

based on the text of

سنگی بر گوری

A Stone on A Grave (1981)

by

جلال آل احمد

Jalâl Âl-e Ahmad (1923–1969)

designed by

Michael Craig Hillmann

compiled by

Aziz Atai-Langrudi

revisions by

Behrad Aghaei

Note: After completing each unit, readers can resolve remaining questions about meaning in the unit's text by consulting the text's English translation in Jalal Al-e Ahmad's *A Stone on a Grave*, translated from the Persian by Azfar Moin (Costa Mesa, CA: Mazda Publishers, 2008).

قرائت فارسی پیشرفته
بخش پانزدهم

لغات		
trip, journey	سَفَر	<p>آنچه گذشت</p> <p>نویسنده و همسرش بچه‌دار نمی‌شوند. علت، کمبود اسپرم‌های نویسنده است. معالجاتشان به نتیجه نمی‌رسد. بچه دیگران را هم به فرزند می‌پذیرند. میان معالجات پزشکی و خانگی سرگردانند. نویسنده از بچه‌دار شدن قطع امید می‌کند. حالا، بچه‌های فامیل مزه بچه را به آن‌ها می‌چشانند. خواهر سیمین، بخاطر مسائل خانوادگی، خودکشی می‌کند. سیمین و شوهرش خبردار می‌شوند و به کرمانشاه می‌روند و فردای آن روز، پس از تشییع جنازه، با دو بچه هما بر می‌گردند.</p>
loss of hope	قَطْع اُمید	
cause, reason	عِلَّت	
tradition	سُنَّت	
common law - common	عُرْف - عُرْفی	
result	نَتیجِه ج. نَتایِج	
funeral	تَشیِیعِ جَنَازِه	
problem	مَسْأَلِه ج. مَسَائِل	
relation	رَابطِه ج. رَوابِط	
therapy, treatment	مُعَالَجِه ج. مَعَالَجات	
conflict, contradiction	تَضَاد	
believing in, convinced	مُعْتَقِد	
to take place	پیش آمدن	
to accept	پذیرفتن	
to get (the) news	خبردار شدن	
to set up/arrange, to establish	برقرار کردن	
to return	برگشتن	
to cause to taste (vt)	چشاندن	
to be caught in	درگیر ... بودن	
stewardess	مهماندار	<p>خلاصه متن بخش پانزدهم</p> <p>نویسنده درگیر تضادهای درونی خویش است. وی معتقد است که فریاد درونی وی، فریادی شرقی است سرشار از سنت و تاریخ و آرزوها که بنیادی شرعی و عرفی دارند. همه مردم هم بر همان بنیاد زندگی می‌کنند. سفر اروپا پیش می‌آید. با دختر مهماندار هواپیما رابطه برقرار می‌کند. در زوربخ به نزد یک دکتر ژنی کولوگ می‌رود.</p>
airplane	هَوَایِما	
desire	آرزو	
foundation	بُنیاد	
full of, overflowing with	سَرشار از	
scream, shout	فَریاد	
taste, flavor	مَزه	
between	میان	
to (visit)	به نَزْد	
filial relationship	فَرزندی	
suicide	خودکشی	
medicine (field); medical	پزشکی	
domestic, home (adj)	خانگی	
internal, interior	درونی	
Eastern, Asian	شرقی	

مساله اصلی این است که در تمام این مدت آدم دیگری از درون من فریاد دیگری داشته. یعنی از وقتی حد و حصر دیوار واقعیت کشف شد. و طول و عرض میدان میکروسکوپی. شاید هم پیش از آن. و این آدم، يك مرد شرقی. با فریاد سنت و تاریخ و آرزوها و همه مطابق شرع و عرف. که پدرم بود و برادرم بود و دامادها هستند و همسایه‌ها و همکارهای ۵ فرهنگی و وزرا و هر کاسب و تاجر و دهاتی. حتی شاه. و همه شرعی و عرفی. و چه می‌گویند این مرد؟ می‌گویند از این زن بچه‌دار نشدی زن دیگر. و جوانتر. و مگر می‌توان کسی را پیدا کرد که در این قضیه امائی هم بگویند؟ جز زنت؟ ولی آن مرد می‌گوید پس طلاق را برای چه گذاشته‌اند؟ و تو که می‌خواهی مثل همه باشی و عادی زندگی کنی. بفرما. ۱۰ این گوی و این میدان. یا بنشیند و هووداری کند. آخرالزمان که نیست. و خونس هم نه از خون مادرت رنگین‌تر است و نه از خون خواهرهایت و نه از خون اینهمه زنها که هر روز توی ستون اخبار جنائی روزنامه‌ها می‌خوانی که هوو چشمشان را درآورد یارگ هووشان را زدند یا بچاهش را خفه کردند ... و آن مرد نه تنها اینها را می‌گوید بلکه به آنها عمل هم می‌کند. ۱۵ تمبانش که دو تا شد دو تا زن دارد و يك چهار طاقی که خرید یکی دیگر. و يك شب اینجا و یکشب آنجا. يك دستمال بسته برای این خانه، و یکی برای آن دیگری. و عیناً مثل هم. عدالت پائین‌تنه‌ای. تنها عدلی که در ولایت ما سراغ می‌توان گرفت. آنهم گاهی. و نه همه جا. و راستش ادا را که بگذارم کنار و شهیدنمائی را – می‌بینم در تمام این مدت من بیشتر ۲۰ بامشکل حضور این شخص دیگر خود – یعنی این مرد شرقی جدال‌داشته‌ام تا بامسائل دیگر. خیلی هم دقیق. دوتائی جلوی روی هم نشسته‌اند و مثل سگ و درویش مدام جرومنجر. و اینطور. به عنوان نمونه:

– آمدیم و زن دیگر هم گرفت. دوتای دیگر هم گرفت. عین برادرت.

و باز بچه‌دار نشدی. آنوقت چه؟

۲۵

– آنوقت هیچی. طلاق می‌دهی و بهمان زن اول اکتفا می‌کنی. عین برادرت. یا نه. عین پدرت. زن دوم را هم نگه می‌داری. و اصلا می‌آوری تو توی همان خانه‌ای که زن اولت با زاد و رودش می‌نشیند. پهلوی خودتان.

– آنوقت فرق تو با برادرمان چیست؟ مگر یادت رفته که بچه خون دلی زن دوم برادر را از نجف به هن کشیدی و به کربلا بردی و بچه ۲۰ خجالتی او را بدست پدرش رساندی؟ و بعد چه کینه‌ها که از این قضیه بدل گرفتی؟

– ول کن جانم. این حرف و سخن‌ها مال آدمهای خیالاتی است. یا احساساتی. باید مثل همه زندگی کرد. تا کی می‌خواهی ادای مبارزه را در بیاوری؟ پیر شدی دیگر. خیلی احساساتی باشی در این چهارصباح الباقی ۲۵ هم آب خوش از گلویت پائین نخواهد رفت. و اصلا نمی‌خواهی طلاق بدهی، نده. مثل پدرمان نگاهش دار. گفتم که. مگر نشنیدی؟

– ده! مگر کور بودی یا کر که وقتی سمنوپزان را می‌نوشتیم صدايت در نیامد؟ و اصلا مگریادت رفته که سر همین قضیه من و ترا باهم از عالم مذهب اخراج کردند؟ آخر بگو بینم فرق من و تو با برادر و پدر چیست؟ ۴۰

– خیلی ساده است. آنها آدمهای دیگری بودند با زندگی دیگر. آنها هر دو روحانی بودند. نان ایمان مردم را می‌خوردند. حافظ سنت بودند. و چون ددر نمی‌رفتند ناچار تجدید فراش می‌کردند. مگر می‌شود مرد بود و شصت سال آزرگار با يك زن سرکرد؟

– یعنی می‌گویی اگر ددر بروی مساله حل می‌شود؟ آخر خیلی‌ها ۴۵ هستند که مذهبی هم نیستند و ددر هم می‌روند و زنهای طاق و جفت هم می‌گیرند یا پشت سر هم زن عوض می‌کنند. رسم روزگار همین است.

– من هم یکی از آدمهای روزگار. مگر چه فرقی با آنها دیگر دارم؟

– چرا خودت را به خیریت می‌زنی؟ اصلا درد تو همین است که آنچه می‌نویسی بیخ ریشت می‌ماند. تو زندگی می‌کنی که بنویسی. آنها دیگر ۵۰

بی هیچ قصدی فقط زندگی می‌کنند.

حتی بچه‌دار شدنشان به قصد نیست. حاکم بر حیات آنها غریزه است. نه زورکی غم خوردن. بهمین دلیل تو نه ارضای خاطر آنها را داری نه اطمینان خاطرشان را نه قدرت عملشان را. تو قدرت عمل را فقط برای صحنه روی کاغذ گذاشته‌ای.

۵۵

– ببینم ... نکند تو هم داری برمی‌گردی بهمان مزخرفات که نوشته‌ها یعنی بچه‌ها...؟ داری خر می‌شوی. حضرت! نوشته‌ها که جان ندارند. کلمه را هر جور بگردانی می‌گردد. اما بچه. بمحض اینکه هجده ساله شد توی رویت می‌ایستد.

– ها بارک‌اله. همین رامی خواستم بگویی. آخر گاهی می‌بینم دور ۶۰ برت می‌دارد که نوشته اگر جان ندارد جان می‌دهد و از این مزخرفات دست کم خودت اینرا بفهم. که یا باید زندگی کرد یا فکر. دوتائی با هم نمی‌شود.

– پس چطور من و تو با هم و جلوی روی هم نشستیم؟

– اول برای اینکه همیشه نفر سومی میان ماوساطت می‌کند. و بعد ۶۵ برای اینکه هنوز هیچکدامان از میدان درنرفته‌ایم.

.... و همین جور. پس از آن خودکشی یک ماه آزرگار این دوشخص

جلوی روی هم نشستند و بحث کردند و کردند ولی بیفایده. و در این مدت

همریش من سرتیپ شد. و بعد هم آخرین فصل کتاب عزاداری را باجلد

۷۰ قطور یک‌سنگ مرمر ظریف و خوش‌تراش روی قبر خواهر زن انداختیم و بعد من خودم تنها روانه سفر شدم. دری به تخته خورده بود و پنج ماهه.

و شروع از پاریس. ماه اول در پاریس معقول بودم و مطالعات فرهنگی و

گزارشهای مرتب و کتابهای تازه و حرفهای تازه و دیگر اباطیل. اما

به سویس که رسیدم دختر مهماندار چنان زیبا بود که پای شخص اول

۷۵ لنگید. و شخص دوم شد اختیاردار کار تن. و افسارم را گرفت و کشید

به همانجاها که [از] هر لُردوغ ندیده‌ای باید سراغ گرفت. تنعم از آزادی پائین

تنه‌ای. تنها تجربه‌ای که ما شرقی‌ها در فرنگ از آزادی می‌کنیم. پانزده روز در سویس بودم. سه روز آخرش زوریخ. که یک مرتبه یاد آن اولدوفردی افتادم با پیغمبریهایش و همیان گچی کمرش. گفتم سراغش را بگیرم. ولی پیدایش نبود. و همین جوری شد که روز آخر رفتم سراغ یک ۸۰ طبیب دیگر. دکتر باوئر. ژنی کولوگ! درست عین دوتا ورد. اما جوان بود و بگوبخند. دیوارها خیلی زود ریخت. و باز تمنای نزول اجلال حضرات اسپرم و باز میدان میکروسکپی و باز همان یکی دو سه تا درهر دومیدان. وبعد تحقیقات از حالات پدرم و مادرم و زخم و بعد معاینه پائین تنه.

آخرالزمان 'āxer.o.z.zamān [عر.] (ا.) ۱.

(ادیان) در بعضی مذاهب، آن قسمت از زمان که به روز رستاخیز متصل خواهد شد؛ آخرزمان: مردم، روزگار خود را آخرالزمان می‌دانستند. (اسلامی ندرشن ۱۵) ۵ هرکس به زمان خویشن بود/ من سعدی آخرالزمانم. (سعدی^۳ ۵۲۸) ۲. (گفتگوی (مجاز) روزگاری که در آن، حوادث نامعمول یا کارهای ناپسند زیاد روی می‌دهد: دوره آخرالزمان شده، هیچ‌کس به دیگری رحم نمی‌کند.

آخوت 'āxerat [عر.: آخره:] (ا.) (ادیان) ۱.

دراعتقاد صاحبان ادیان، جهانی که مردم پس از مردن (یا پس از رستاخیز) به آن داخل می‌شوند و مطابق اعمال دنیایی‌شان همیشه در آن‌جا در نعمت و خوشی یا عذاب زندگی می‌کنند؛ عقیبی؛ مقر. دنیا: خود را از تبعه آخرت... برهانی. (نصرالله منشی ۱۴۳) ۲. وضع و حالت بد یا نیک انسان‌ها در آخرت. (م. ۱): برای آخرت‌مان گریه می‌کنیم. (هدایت^۱ ۱۲۵) ۵ به دنیا توان آخرت یافتن/... (سعدی^۱ ۸۲)

- 1 How does the narrator describe an "Eastern" man? (line 6)
- 2 What does an Eastern man do as soon as he is financially stable? (l. 18)
- 3 How many wives did the narrator's brother have? (l. 26)
- 4 What is sexual justice from the narrator's point of view? (ll. 19-20)
- 5 What did the narrator do after he took care of his sister-in-law's tombstone?
(l. 73)
- 6 Where did the narrator begin to have sex with other women? (l. 75)
- 7 In the narrator's opinion, what freedom does an Eastern man experience in
the West? (ll. 74-75)
- 8 How long did the narrator stay in Zurich? (l. 76)
- 9 What doctor did the narrator visit in Zurich? (l. 83)
- 10 How did the narrator spend his stay in Paris? (ll. 74-75)

مَسْأَلَةُ أَصْلِي أَيْنَ اسْتَثْنَى فِيهِ أَنَّ مَدَّتْ أَدَمَ دَيْغِرِي أَزْ دَرُونِ مِنْ
 فَرِيَادِ دَيْغِرِي دَاشْتَه. يَعْنِي أَزْ وَقْتِي حَدِّ وَ حَصْرِ دِيوَارِ وَاقِعِيَّتْ كَشْفِ شَدَّ. وَ
 طَوْلِ وَ عَرْضِ مِيدَانِ مِيكْرُوسَكْپِي. شَايِدْ هَمْ پِيَشْ أَزْ أَنْ. وَ أَيْنَ أَدَمَ ، يَكْ
 مَرْدِ شَرْقِي. بَا فَرِيَادِ سُنَّتْ وَ تَارِيخِ وَ آرْزُوهَا وَ هَمْهَمْ مُطَابِقِ شَرْعِ وَ عُرْفِ.
 ۵ كِهْ پَدْرَمْ بُوْدْ وَ بَرَادْرَمْ بُوْدْ وَ دَامَادَهَا هَسْتَنْدْ وَ هَمْسَايَهَا وَ هَمْكَارَهَايِ
 فَرْهَنْگِي وَ وَزْرَا وَ هَرْ كَاسَبِ وَ تَاجِرِ وَ دَهَاتِي. حَتِّي شَاه. وَ هَمْهَمْ شَرْعِي وَ
 عُرْفِي. وَ چِهْ مِيْ گُوِيْدْ أَيْنَ مَرْدِ؟ مِيْ گُوِيْدْ أَزْ أَيْنَ زَنْ بَچِهْدَارِ نَشْدِي زَنْ
 دَيْغِرِي. وَ جَوَانْتَرِي. وَ مَگَرِ مِيْ تُوَانِ كَسِي رَا پِيْدَا كَرْدْ كِهْ دَرِ أَيْنِ قَضِيَّهْ
 أَمَائِي هَمْ بَگُوِيْدْ؟ جُزْ زَنْتِ؟ وَ لِيْ أَنْ مَرْدِ مِيْ گُوِيْدْ پَسْ طَلَاقِ رَا بَرَايِ چِهْ
 ۱۰ كُذَاشْتَهْأَنْدْ؟ وَ تُوْ كِهْ مِيْ خَوَاهِي مِثْلِ هَمْهَمْ بَاشِي وَ عَادِّي زَنْدَگِي كَنِي. بَفْرَمَا.
 أَيْنَ گُوِي وَ أَيْنَ مِيدَانِ. يَا بَنْشِيْنْدْ وَ هُوودَارِي كَنْدْ. آخِرَالزَّمَانِ كِهْ نِيَسْتِ.
 وَخُونَشْ هَمْ نَهْ أَزْ خُونِ مَادَرْتِ رَنْگِيْنْ تَرِ اسْتِ وَ نَهْ أَزْ خُونِ خَوَاهِرَهَايْتِ وَ
 نَهْ أَزْ خُونِ اَيْنَهَمْهَمْ زَنْهَا كِهْ هَرْ رُوْزِ تُوِي سُنْتُونِ آخْبَارِ جِنَائِي رُوْزْنَامَهَا مِي
 خَوَانِي كِهْ هُوُوْ چَشْمَشَانِ رَا دَرَأَوْرْدِ يَارْگِ هُوُوْشَانِ رَا زَدَنْدْ يَا بَچِهْأَشْ رَا
 خَفِهْ كَرْدَنْدْ ... وَ أَنْ مَرْدِ نَهْ تَنْهَا اَيْنَهَا رَا مِيْ گُوِيْدْ بَلَكِهْ بَهْ أُنْهَا عَمَلِ هَمْ مِي ۱۵
 كَنْدْ. ثُمْبَانَشْ كِهْ دُوْ تَا شَدْ دُوْ تَا زَنْ دَارْدْ وَ يَكْ چَهَارِ طَاقِي كِهْ خَرِيْدِ يَكِي
 دَيْغِرِي. وَ يَكْ شَبِ اَيْنَجَا وَ يَكْشَبِ اِنَجَا. يَكْ دَسْتَمَالِ بَسْتَهْ بَرَايِ اَيْنِ خَانَهْ،
 وَ يَكِي بَرَايِ أَنْ دَيْغِرِي. وَ عَيْنَا مِثْلِ هَمْ. عِدَالْتِ پَائِيْنِ تَنْهَايِ. تَنْهَا عَدْلِي كِهْ
 دَرُوْلَايْتِ مَا سُرَاغِ مِيْ تُوَانِ گَرَفْتِ. اَنْهَمْ گَاهِي. وَ نَهْ هَمْهَمْ جَا. وَ رَاسْتَشْ اِدَا
 ۲۰ رَا كِهْ بَگُذَارْمْ كَنَارِ وَ شَهِيْدَنْمَائِي رَا – مِيْ بِيْنِمِ دَرِ تَمَامِ اَيْنِ مَدَّتْ مِنْ بِيَشْتَرِ
 بَامُشْكِلِ حُضُورِ اَيْنِ شَخْصِ دَيْغِرِخُودِ – يَعْنِي اَيْنِ مَرْدِ شَرْقِي جِدَالِ دَاشْتَهْأَمْ
 تَا بَامَسَائِلِ دَيْغِرِي. خِيْلِي هَمْ دَقِيْقِ. دُوْتَائِي جَلُوِي رُوِي هَمْ نَشْسْتَهْأَنْدْ وَ مِثْلِ
 سَگِ وَ دَرُوِيَشِ مُدَامِ جَرُومَنْجَرِ. وَ اَيْنَطُورِ. بَهْ عُنُوَانِ نَمُونَهْ:
 – أَمْدِيْمِ وَ زَنْ دَيْغِرِ هَمْ گَرَفْتِي. دُوْتَايِ دَيْغِرِ هَمْ گَرَفْتِي. عَيْنِ بَرَادَرْتِ.

و باز بچه‌دار نشدی. آنوقت چه؟

۲۵

– آنوقت هیچی. طلاق می‌دهی و بهمان زن اول اکتفا می‌کنی. عین برادرت. یا نه. عین پدرت. زن دوم را هم نگه می‌داری. و اصلاً می‌آوری توی همان خانه‌ای که زن اولت با زاد و رودش می‌نشیند. پهلوی خودتان.
– آنوقت فرق تو با برادرمان چیست؟ مگر یادت رفته که بچه خون

دلی زن دوم برادر را از نجف به هن کشیدی و به کربلا بردی و بچه ۳۰ خجالتی او را بدست پدرش رساندی؟ و بعد چه کینه‌ها که از این قضیه بدل گرفتی؟

– ول کن جانم. این حرف و سخن‌ها مال آدمهای خیالاتی است. یا احساساتی. باید مثل همه زندگی کرد. تا کی می‌خواهی ادای مبارزه را در بیاوری؟ پیر شدی دیگر. خیلی احساساتی باشی در این چهار صباح آلباقی ۲۵ هم آب خوش از گلویت پائین نخواهد رفت. و اصلاً نمی‌خواهی طلاق بدهی، نده. مثل پدرمان نگاهش دار. گفتم که. مگر نشنیدی؟

– ده! مگر کور بودی یا گر که وقتی سَمَنوپزان را می‌نوشتیم صدايت در نیامد؟ و اصلاً مگر یادت رفته که سر همین قضیه من و ترا با هم از عالم مذهب اخراج کردند؟ آخر بگو ببینم فرق من و تو با برادر و پدر چیست؟ ۴۰
– خیلی ساده است. آنها آدمهای دیگری بودند با زندگی دیگر. آنها هر دو روحانی بودند. نان ایمان مردم را می‌خوردند. حافظ سنت بودند. و چون ددر نمی‌رفتند ناچار تجدید فراش می‌کردند. مگر می‌شود مرد بود و شصت سال ازگار با يك زن سرکرد؟

– یعنی می‌گویی اگر ددر بروی مسأله حل می‌شود؟ آخر خیلی‌ها ۴۵ هستند که مذهبی هم نیستند و ددر هم می‌روند و زنهای طاق و جفت هم می‌گیرند یا پشت سر هم زن عوض می‌کنند. رسم روزگار همین است.
– من هم یکی از آدمهای روزگار. مگر چه فرقی با آنها دیگر دارم؟
– چرا خودت را به خریّت می‌زنی؟ اصلاً درد تو همین است که آنچه می‌نویسی بیخ ریشت می‌ماند. تو زندگی می‌کنی که بنویسی. آنها دیگر ۵۰

بی هیچ قصدی فقط زندگی می‌کنند.

حتی بچه‌دار شدنشان به قصد نیست. حاکم بر حیات آنها غریزه است. نه زورکی غم‌خوردن. بهمین دلیل تو نه ارضای خاطر آنها را داری نه اطمینان خاطرشان را نه قدرت عملشان را. تو قدرت عمل را فقط برای صحنه روی کاغذ گذاشته‌ای.

۵۵

– ببینم ... نکند تو هم داری برمی‌گردی بهمان مَزخرفات که نوشته‌ها یعنی بچه‌ها...؟ داری خر می‌شوی. حضرت! نوشته‌ها که جان ندارند. کلمه را هر جور بگردانی می‌گردد. اما بچه. بِمَحْضِ اینکه هجده ساله شد توی رویت می‌ایستد.

– ها بَارِكْ اَلله. همین رامی خواستم بگویی. آخر گاهی می‌بینم دور بَرَت می‌دارد که نوشته اگر جان ندارد جان می‌دهد و از این مَزخرفات دست‌کم خودت اینرا بفهم. که یا باید زندگی کرد یا فکر. دوتائی با هم نمی‌شود.

– پس چطور من و تو با هم و جلوی روی هم نشستیم؟

– اولاً برای اینکه همیشه نفرِ سومی میان ما و ساطت می‌کند. و بعد ۶۵ برای اینکه هنوز هیچکدامان از میدان درنرفته‌ایم.

.... و همین جور. پس از آن خودکشی يك ماه از گار این دوشخص

جلوی روی هم نشستند و بحث کردند و کردند ولی بیفایده. و در این مدت هم‌ریش من سرتیپ شد. و بعد هم آخرین فصل کتاب عزاداری را با جلد

قطر يك سنگِ مرمرِ ظریف و خوش‌تراش روی قبر خواهر زن انداختیم و ۷۰ بعد من خودم تنها روانه سفر شدم. دري به تخته خورده بود و پنج ماهه.

و شروع از پاریس. ماه اول در پاریس معقول بودم و مطالعات فرهنگی و گزارشهای مرتب و کتاب‌های تازه و حرف‌های تازه و دیگر اباطیل. اما

به سویس که رسیدم دختر مهماندار چنان زیبا بود که پای شخص اول لنگید. و شخص دوم شد اختیاردار کار تن. و افسارم را گرفت و کشید ۷۵

به همانجاها که [از] هر لردوغ ندیده‌ای باید سراغ گرفت تنعم از آزادی پائین

تنه‌ای. تنها تجربه‌ای که ما شرقی‌ها در فرنگ از آزادی می‌کنیم. پانزده روز در سویس بودم. سه روزِ آخرش زوریخ. که يك مرتبه یادِ آن اولدوفردی افتادم باپیغمبریهایش و همیانِ گچی کمرش. گفتم سُراغش را بگیرم. ولی پیدایش نبود. و همین جوری شد که روز آخر رفتم سُراغِ يك ۸۰ طَبیبِ دیگر. دکتر باوئر. ژنی‌کولوگا! درست عینِ دو تا ورد. اما جوان بود و بگو بخند. دیوارها خیلی زود ریخت. و باز تَمَنّای نُزولِ اِجَلالِ حَضَراتِ اسپرم و باز میدان میکروسکپی و باز همان یکی دو سه تا درهر دو میدان. وبعد تحقیقات از حالاتِ پدرم و مادرم و زخم و بعد مُعاینهٔ پائین تنه.

لغات و اصطلاحات

morning, day	صَبَاح	greed	آز
ordinary	عادی	full, complete	آزگار
justice	عدالت	satisfying	ارضاء
common law	عُرف	satisfaction	ارضایِ خاطر
mourning	عزاداری	original	اصلی
merchant	کاسب	bridle and rein	اَفسار
rancor	کینه	to carry with difficulty	به هِن کشیدن
sphere, ball	گوی	merchant	تاجر
Lor, gullible, simpleton	لُر	renewal	تجدید
to limp	لَنگیدن	remarriage	تجدید فراش
struggle (against s.t.)	مبارزه	(living a) luxurious living	تَنَعُّم
valueless	مُزخَرَف	argument, dispute	جدال
problem	مسأله	border, limit	حد
in accordance with	مُطابِق	wall, limit	حَصْر
examination	مُعاینه	presence	حضور
logical	مَعقول	imagining things (adj.)	خیالاتی
square, field, arena	میدان	to match perfectly	در به تخته خوردن
incantation	ورد	juice of germinating wheat	سَمَنو
mediation	وَساطَت	mixed with flour and brought to	
province, state	وِلايَت	pudding consistency.	
second wife	هُووَ	samanu cooking ritual	سَمَنو پَزان
		Islamic religious law	شَرع

سنت sonnat [=ع.سنة] (۱ .) ۱ -

راه، روش، سیرت، طریقه، عادت. ۲ -
 (فقه .) گفتار و کردار و تقریر معصوم
 (پیغمبر و امامان)؛ حج، سنن. || اهل س .
 فرقه ای از مسلمانان که بخلاف ابوبکر
 و جانشینان او قایلند؛ م. شیعیه .

پرسش و پاسخ

- ۱- به نظر آل احمد دلیل ازدواج دوم برای مرد شرقی چیست؟
- ۲- به عقیده راوی، شرقی‌ها تنها تجربه‌ای که از آزادی در فرنگ می‌کنند، چیست؟
- ۳- قصد از سفر راوی به اروپا چه بود؟
- ۴- به نظر شما چرا راوی از مرد شرقی حرف می‌زند؟
- ۵- به نظر شما راوی در این بخش چه می‌خواهد بگوید؟

درک متن

- ۱- کدامیک از تیتروهای زیر برای این درس مناسب‌تر است
() مشکلات يك مرد شرقی
() ازدواج مجدد راوی برای بچه‌دار شدن
() جایگاه سنت‌های مذهبی در شخصیت نویسنده
() تجربه‌های جنسی راوی در اروپا
- ۲- نکته اصلی این بخش این است که
() مرد شرقی نه تنها حرف‌هایش بلکه اعمالش هم مطابق شرع و عرف است.
() مرد شرقی فقط حرف‌هایش مطابق شرع و عرف است.
() هرچند مرد شرقی مطابق شرع و عرف عمل می‌کند ولی این را نمی‌خواهد.
- ۳- تجدید فراش کردن یا دوباره ازدواج کردن برای مرد شرقی
() عملی است شرعی و عرفی.
() چه مطابق شرع چه مطابق عرف عملی نیست.
() از نظر شرع عملی است اما از نظر عرف نه.
- ۴- "تمبان کسی دوتا شدن" کنایه است از
() طلاق دادن زن اول.
() هوس ازدواج مجدد کردن.
() پولدار شدن مرد.
- ۵- از این متن می‌توان فهمید که راوی پس از يك ماه کشمکش با خودش
() به نتیجه قانع‌کننده‌ای رسید.
() جواب قانع‌کننده‌ای پیدا نکرد.
() تصمیم گرفت خودکشی کند.

مترادف و متضاد

متضاد کلمهٔ ستون الف را در ستون ب پیدا کنید و آن را در جای تعیین شده بنویسید. یک نمونه داده شده است.

		الف
ب		
فروختن	_____	۱ - اصلی
زشت	_____	۲ - فایده
عبوس	_____	۳ - شرقی
نا مرتب	مُبْهَم	۴ - عادی <----->
نامعقول	_____	۵ - اطمینان
فرعی	_____	۶ - طاق
غیر عادی	_____	۷ - مُرْتَب
ضرر	_____	۸ - زیبا
چفت	_____	۹ - خریدن
شك	_____	۱۰ - معقول
غریبی	_____	۱۱ - بگو بخرند

مترادف کلمهٔ ستون الف را در ستون ب پیدا کنید و آن را در جای تعیین شده بنویسید. یک نمونه داده شده است.

		الف
ب		
معمولی	_____	۱ - تجدید فراش کردن
تقلید	_____	۲ - عادی
كُلْفَت	_____	۳ - آزرگار
مرز	_____	۴ - اِخْرَاج
تمام	_____	۵ - اِرْضَا
میانجیگری	_____	۶ - اَفْسَار
بیرون کردن	_____	۷ - وَسَاطَت
بسندگی کردن	_____	۸ - قَطُور
دوباره زن گرفتن	مرز	۹ - حَدَّ <----->
خشنود کردن	_____	۱۰ - اَدَا
دهنه	_____	۱۱ - اِکْتِفَا

تمرین جانشینی

به جای کلمه‌های برجسته از کلمات داده شده استفاده کنید :

- ۱- مگر می‌توان کسی را پیدا کرد که در این قضیه **امائی هم بگوید** ؟
چون و چرائی هم بکند ؟
دلیلی هم بیاورد ؟
حرفی هم بزند ؟

۲- اصلاً نمی‌خواهی **طلاق بدهی** ، نده .

درس بخوانی ،

کار بکنی ،

بیائی ،

۲- روز آخر رفتم سراغ **یک طبیب دیگر** که **جوان بود و بگو بخند** .

پیر بود و اخمو

میانسال بود و کم حرف

جوان بود و اهل شوخی و خنده

۴- چون **دَدَر** نمی‌رفت ناچار **تجدید فراش کرد** .

زن دیگر گرفت

به فکر ازدواج مجدد افتاد

سر زنش **هوو** آورد

۵- یعنی می‌گوئی اگر **دَدَر بروی** مسأله حل می‌شود ؟

زن دیگر بگیری

مثل دیگران عمل کنی

بین آن‌ها وساطت بکنی

درست یا غلط

- ۱- بنا به گفته‌ی راوی، سنت به مرد شرقی می‌آموزد که در صورت بچه‌دار نشدن از زن اول باید زن دیگری بگیرد .
- ۲- راوی با سنت چند همسره بودن کاملاً مخالف است .
- ۲- جلال خودش را موجودی دوشخصیتی میداند .
- ۴- سیمین با ازدواج مجدد جلال موافق است .
- ۵- تمام قسمت مکالمه این متن در درون جلال و بین دو موجود خیالی می‌گذرد .
- ۶- جلال مسافرتش را به اروپا از زوربخ شروع میکند .

نکته دستوری

مروری بر وجه التزامی فعل در بخش پیرو، به عنوان مفعول فعل اصلی (حاکم) در بخش پایه:

- ۱- وادارش کردیم کاموابافی درست کند. (۵د)
- ۲- اجباری نیست که خودت را در تن دیگران بگذاری. (۴د)
- ۳- حق نداری در قصه‌ای بنالی. (۴د)
- ۴- قرار می‌گذارند که خود قابله در خانه‌اش اطاقی به دخترک بدهد. (۵د)
- ۵- حاضر بودند بیست هزار تومان پول هم بدهند. (۶د)
- ۶- عاقبت رضایت نداد به اینکه عملش کنند. (۸د)
- ۷- يك جای دیگر مجبور شدیم لنگ کنیم. (۱۳د)
- ۸- آن روز هوس کردم قلیان بکشم. (۹د)
- ۹- حوصله هم ندارم که خودم را گول بزنم. (۱۴د)
- ۱۰- این کلمه دیگر قادر نیست بار همه انواع جنون را بکشد. (۱۰د)

تبدیل‌ها

- زمان درست مصدر داخل پرانتز هر جمله را بنویسید :
- ۱- مگر می‌توان کسی را پیدا کرد که در این قضیه امائی هم _____ (گفتن)؟
 - ۲- آن مرد نه تنها اینها را می‌گوید بلکه به آنها عمل هم _____ (کردن).
 - ۳- آنها چون دَدَر _____ (نرفتن) ناچار تجدید فراش می‌کردند.
 - ۴- اما بچه بمحض این که هجده ساله شد توی رویت _____ (ایستادن).
 - ۵- مگر یادت _____ (رفتن) که سر همین قضیه ما را از عالم مذهب اخراج کردند؟